

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی تطبیقی آیات، پیرامون امام مهدی (عج)

یک. تحقیق پیرامون

یکی از آیاتی که در مورد حضرت بقیة الله الاعظم (عج) تطبیق شده، آیه 41 سوره حج است که آمده است **(الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ)** اجمال آیه این است که خداوند متعال می‌فرماید: کسانی هستند که اگر ما آنها را در روی زمین متمکن قرار دهیم، آنها چهار کار انجام می‌دهند که عبارتند از: الف: اقامه نماز؛ ب: ایتاء زکات؛ ج: امر به معروف؛ د: نهی از منکر.

پس در این آیه شریفه اولاً يك شرط ذکر شده که عبارت است از: **(إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ)** و ثانیاً: چهار تالی نیز بر این شرط مترتب شده است که عبارتست از: **(أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ)**.

تبیین سه نکته‌ی مهم مقدماتی پیرامون آیه 41 حج

حال قبل از ورود در جزئیات و الفاظ این آیه، بیان سه نکته‌ی مهم، ضروری است؛

نکته‌ی اول:

اکثر اهل سنت، مصداق این آیه را منحصرأ خلفای راشدین دانسته! و با اصرار بعضی از نظریات موهوم را به قدماء شیعه نسبت داده‌اند؟

اکثر اهل سنت در تفاسیرشان مصداق این آیه را منحصرأ در خلفاء راشدین قرار داده‌اند و مدعی هستند که این چهار نفر بعد از رحلت پیامبر (ص) متمکن در روی زمین شدند و قدرت پیدا کردند و همه‌شان این چهار کار مورد نظر آیه را انجام دادند. و بعد با اصرار زیاد نسبت می‌دهند که قدماء شیعه این آیه را اختصاص به دوران حکومت امیرالمؤمنین علی (ع) داده‌اند و سپس به آن اعتراض می‌کنند. که البته چنین قولی را ما در تفاسیر شیعه پیدا نکردیم. لذا اهل سنت مثل فخر رازی، ابن کثیر و آلوسی به دنبال این هستند که این آیه را دلیل بر حقانیت و امامت خلفاء راشدین و اربعه قرار دهند. مثلاً فخر رازی تصریح می‌کند: «فدلَّت الآية

نکته‌ی دوم:

چه بسا از این آیه، بحثی فقهی پیرامون وجوب امر به معروف و نهی از منکر برای ولات و حکام استفاده شود؛ يك بحث فقهی از این آیه استفاده می‌شود بدین صورت که چه بسا کسی قائل شود که اگر از این آیه استفاده‌ی وجوب امر به معروف و نهی از منکر شود، این وجوب برای حُکام و وُلات است که متمکن هستند، نه برای عموم مردم. چه بسا شخصی به این نتیجه برسد که اگر از آیه استفاده شود که امر به معروف و نهی از منکر واجب است این برای حکام واجب است نه برای عموم مردم، که این هم خود نکته‌ی بسیار مهمی است.

نکته‌ی سوم:

بررسی دو بحث پیرامون دلالت آیه از منظر مفسرین امامیه؛ این است که ببینیم از این آیه شریفه بر این مدعای ما و آنچه که بزرگان از محدّثین و مفسرین امامیه قائل شدند، آیه دلالت دارد یا خیر؟ در دلالت آیه بر این مدعای مورد نظر دو بحث باید بشود:

بحث اول:

این‌که خود آیه فی نفسه بر امام زمان(عج) دلالت دارد یا نه؟

❓ بحث دوم:

این است که آیا ما باید با تعبّد بر روایات بیائیم این آیه را بر امام زمان(عج) تطبیق کنیم و بدون تعبّد بر روایات مثلاً امکان نداشته باشد. به هر جهت این فضایی اجمالی این مباحث است که می‌خواهد در این آیه شریفه مطرح شود.

بررسی سه مطلب مقدماتی پیرامون الفاظ آیه‌ی شریفه 41 حج:

اما پیرامون آیه شریفه 41 حج، ابتدا باید دو مطلب در مورد الفاظ وارده در آن، مورد دقت قرار گیرد که عبارتند از:

مطلب اول:

بررسی سه احتمال ادبی پیرامون فراز «الذین» در آیه شریفه و تبیین نظریه مختار؛ اولین مطلب این است که این (الَّذِينَ) از جهت ادبی چه جایگاهی دارد و چیست؟ که در این زمینه سه احتمال وجود دارد؛ که عبارتند از:

احتمال اول:

«الذین» در موضع نصب و بدل از «من ینصره» است؛

آیا (الَّذِينَ) در این آیه، «فِي مَوْضِعٍ نَصَبٍ» است؟ یعنی بدل از آن (مَنْ يَنْصُرُهُ) در آیهی قبل است؟ که در آیه قبل می‌فرماید: (وَلْيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ) خداوند آن کسی که ناصر و یاری کننده دین خدا باشد، او را یاری می‌کند، البته بعد می‌فرماید: این (مَنْ يَنْصُرُهُ) کسانی هستند که (الَّذِينَ إِنْ مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ) بدین صورت موصول و ما بعد (الَّذِينَ) در موضع نصب است و بدل از (مَنْ يَنْصُرُهُ) است.

احتمال دوم:

«الَّذِينَ» وصف آیهی قبل و بدل از «الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ» است؛ این است که این (الَّذِينَ) بدل از همان (الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ) و صفت آن است، وصف برای اول آیهی قبل است. در آیه قبل خدای تبارک و تعالی راجع به مهاجرین می‌فرماید: (الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ) این‌ها به غیر حق و به ناحق از دیارشان اخراج شدند، آن وقت مهاجرین که به مدینه آمدند، خداوند می‌فرماید: (إِنْ مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ) پس بدین صورت این (الَّذِينَ) وصف برای (الَّذِينَ) در اول آیهی قبل باشد، این دو احتمال که در خیلی از تفاسیر ذکر شده.

احتمال سوم:

«الَّذِينَ» صفت برای مقاتلین و مجاهدین در راه خداست. این است که این احتمال سوم با احتمال اول يك مقداری نزدیک است؛ چه اینکه در آیه چهل سوره حج خدای تبارک و تعالی^۴ در مورد آنهایی که در راه خدا جنگ می‌کنند، می‌فرماید: (وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ) اگر نبود که در راه خدا^۵، عده‌ای جهاد کنند و از دین خدا دفاع کنند (لَهْدِمَتِ صَوَامِعُ وَبِيعَ صَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدٌ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلْيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنْ اللَّهُ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ) چه اشکالی دارد که این (مَنْ يَنْصُرُهُ) يك عنوان عام دارد و مربوط به همان (وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ) است، ولي يك نصرت خاص است، یعنی این (الَّذِينَ) صفت برای مجاهدین برای خداست، برای آنهایی که دفاع می‌کنند و در راه خدا مقاتله می‌کنند. که البته آیه 39 هم این است که (أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ) بعد می‌فرماید: (الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ) یعنی بعد هم می‌فرماید: (الَّذِينَ) یعنی همین مقاتلین و مدافعین، آنهایی که دفاع می‌کنند؛ حالا اگر پیروز شوند و تمکن در زمین پیدا کنند، افرادی نیستند که از قدرت برای دنیای خودشان بخواهند استفاده کنند، از قدرت بخواهند برای مسائل شهوانی خودشان و هوا و هوس خودشان استفاده کنند (إِنْ مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ) تا آخر.

بیان نظر مختار از میان احتمالات فوق؛

به نظر ما این احتمال سوم، اقرب است از این که بدل از همان (مَنْ يَنْصُرُهُ) باشد، یعنی اقرب معنأً، در میان این سه احتمال، همین احتمال سومی است که عرض کردیم.

مطلب دوم:

بررسی دو نکته پیرامون فراز «مَكَانَهُمْ»؛

کلمه‌ی بعد (مَكَانَهُمْ) است که نکاتی در این کلمه وجود دارد؛ البته بعداً ممکن است ما از این فراز (مَكَانَهُمْ) و نکاتی که در این لفظ وجود دارد، بعضی از شرایط را در مسئله وجوب نهی از منکر و امر به معروف استفاده کنیم. حال چرا خدای تبارک و تعالی به (مَكَانَهُمْ) تعبیر کرده است و اساساً «تمکین» یعنی چه؟ آیا هر گونه قدرت را تمکین می‌گویند یا اینکه تمکین

از بعضی از کتب لغت شروع کنیم راجع به معنای تمکین تا به نتیجه‌ی مطلوبی برسیم.

الف. مباح اللغة:

تمکّن به معنای بودن به همراه قدرت و سلطنت است؛

فیومی در کتاب «مصباح اللغة» می‌گوید: «مَكْنُ فُلَانٍ عِنْدَ السُّلْطَانِ مَكَانَهُ وَزَانُ ضَخْمٍ ضَخَامَةٌ عِظْمٌ عِنْدَهُ وَارْتَفَعٌ» یعنی وقتی می‌گویند «مَكْنُ فُلَانٍ عِنْدَ السُّلْطَانِ» بدین معناست که در پیش او، آدمِ رفیع و با عظمتی است، «فَهُوَ مَكِينٌ» و به این آدم، «مکین» می‌گویند، یعنی این آدمی که در پیش سلطان، صاحب شأنی است، به او می‌گویند که وی مکین است. در ادامه می‌گوید: «وَمَكْنَتُهُ مِنَ الشَّيْءِ تَمْكِينًا» یعنی من شخص را در این شیء متمکّن کردم؛ «جَعَلْتُ لَهُ عَلَيْهِ سُلْطَانًا وَقُدْرَةً» یعنی این شخص را سلطان قرار دادم و برایش سلطنت قرار دادم. آرام آرام در ماده‌ی تمکین يك سلطنت وجود دارد؛ پس هر نوع بودن را تمکّن نمی‌گویند، مجرد اینکه انسان هست به معنای تمکّن نیست، بودن که همراه با سلطنت است.

ب. صحاح اللغة:

تمکن به معنای بودن به همراه استقرار و ثبات است؛

جوهری در «صحاح اللغة» می‌گوید «وَالْمَكْنُ بِيضُ الضَّبِّ» سوسمار وقتی می‌خواهد تخم‌گذاری کند يك حفره‌ای را خودش روی زمین ایجاد می‌کند و تخمش را داخل آن قرار می‌دهد و دو مرتبه آن را با خاک می‌پوشاند و بر حسب آنچه که در کتب لغت ذکر شده تا چهل روز از بیض خودش مراقبت می‌کند، حالا چرا به این «بِيضُ الضَّبِّ» می‌گویند «مکن»؟ برای اینکه يك جایی استقرار پیدا کرده، یعنی در ماده‌ی مکن استقرار و ثبات وجود دارد.

ج. لسان العرب:

تمکن به معنای بودن به همراه استقامت و استقرا است.

ابن منظور نیز در «لسان العرب» می‌گوید: «الناس علي مكانتهم أي علي استقامتهم، علي استقرارهم». این سه معنا، از منظر کتب لغت بود.

نکته‌ی دوم: بررسی استعمالات قرآنی ماده مکن؛

در آیات شریفه قرآن هم اگر این ماده‌ی «مکن» را دنبال بفرمایید به معانی مشابهی در این زمینه برخورد می‌کنید، مثلاً:

یک. آیه 13 مومنین: مکان استقرار؛

(ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ) ما این انسان را به عنوان يك نطفه‌ای (فِي قَرَارٍ مَكِينٍ) گذاشتیم «أي مستقر في قوة في حفظها» یعنی يك جایی که استقرار دارد و این نطفه را حفظ می‌کند، این نطفه از بین نمی‌رود، (فِي قَرَارٍ مَكِينٍ) همان رحم است. رحم،

جايي است که (فِي قَرَارٍ مَكِينٍ) براي نطفه است، يعني قدرت دارد اين را حفظ کند.

دو. آیه 54 يوسف: سلطنت دارای قوت و ثبات؛

(إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ) آن پادشاه مصر به حضرت يوسف (ع) عرض کرد تو در نزد ما (مَكِينٌ أَمِينٌ) هستی، يعني يك مقام داراي قوَّت ثابت. در تمکين ثبات هم وجود دارد، سلطنت استقرار و ثبات.

سه. آیه 20 تکویر: مکان مستقر و ثابت

(أَنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ، ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ) يعني جاي مستقر و ثابت.

همچنين در آیات ديگري هم در قرآن کریم اين کلمه ي «مکين» و اين ماده ي مَکَن «م، ک، ن» استعمال شده. که البته تمام موارد استعمال، در اين مسئله مشترک است؛ مخصوصاً وقتي به باب تفعیل مي روند «مَکَنَته» يا «أَمَکَنه» يعني يك استقراري که همراه با قوت است، لازمه ي استقرار همراه با قوَّت سلطنت است. اگر انسان استقرار دارد، اين استقرارش را هيچ موجودي نمي تواند بر هم بزند، قوَّت دارد اين استقرار را حفظ کند، اين به معنای سلطنت است.

نظر مختار در مورد استعمالات قرآنی «مکن»: تمکين به معنای استقرار همراه با قوت است که لازمه ی آن سلطنت است؛

بنابراين شايد بگوئيم تفسير تمکين به سلطنت، تفسير به لازم است؛ يعني معنای اصلي «تمکين» سلطنت نيست، ولي از لوازم تمکين، سلطنت است. آن وقت وقتي اين ماده معنایش روشن شد که در اين ماده، اين خصوصيات هست که استقرار همراه با قوَّت که لازمه اش سلطنت است، لازمه اش حتّي شدّت در بعضي از موارد است. حالا (مَکَنَّاهُمْ) تا يك اندازه ي روشن شد،

مطلب سوم: بررسی نظرات پیرامون فراز «فِي الارض»؛

پس خدای تبارک و تعالی می فرماید: ما گروهی را (فِي الْأَرْضِ) متمکّن می کنیم، البته در اینکه الف و لام در الارض چیست دو احتمال وجود دارد بدین بیان که آیا:

«احتمال اول»:

«الف و لام» در أرض، «الف و لام» عهد است، يعني در زمین معيّني متمکن می کنیم؛
يا اینکه:

«احتمال دوم»:

«الف و لام» در أرض، «الف و لام» جنس است، يعني «فِي جنس الأرض» است.

که البته اين مساله هم روشن است که مراد الف و لام در اینجا «جنس الأرض» است که بر هر نقطه ياي از زمین، قابل تطبيق است، البته نمي گوید: «جنس الأرض»، بلکه می فرماید: (إِنْ مَکَنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ) يعني بر زمین و هر جا که «يصدق عليه

الارض»، حالا «جميع الارض» باشد يا «بعض الارض» باشد. اگر ما اين گروه را متمكن و مستقر كنيم كه استقرار و قدرت پيدا كنند آن وقت اين آثار را دارد كه: **(أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ)**. البته در مورد اينكه آيا معروف، «مطلق معروف» است يا منكر هم، «مطلق منكر» است در ادامه مباحث، بحث خواهيم كرد، به هر جهت منظور از صلاة و زكات هم همين واجبات معينه است كه روشن است.

بررسی هفت احتمال پیرامون فراز **(الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ)** از منظر مفسرين اهل سنت؛

حالا كه اين الفاظ تا حدّي روشن شد مناسب است كه اول مطالبي كه اهل سنت اينجا مطرح كردند را بيائيم دنبال كنيم ببينيم اصلاً آن مطالب از اينها استفاده مي شود يا نه؟ واقع مسئله اين است كه هر چه انسان با اين تفسير فخر رازي بيشتر ارتباط پيدا مي كند، بيشتر به ضعف او پي مي برد، حالا فخر رازي كه اين همه مشهور به علميت و اين مسائل است، هر چه انسان مطالب و استدلالهاي او را مي بيند بيشتر به ضعف او پي مي برد. به هر روي، عرض كردم كه اينها اين **(الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ)** را خود سنيها مجموعاً هفت احتمال در آن دادند.

احتمال اول: مراد خلفای اربعه بودند و بس؛

در اين زمينه برخي از مفسرين اهل سنت اين احتمال را قائل شده اند كه برخي از آنها عبارتند از:

قرطبي در جلد دوازدهم صفحه 72 مي گويد: «اربعة من أصحاب رسول الله (ص) لم يكن في الأرض غيرهم» فقط همين چهار نفر يعني همان خلفاي راشدين هستند، يعني اين آيه را فقط منحصر به اين اربعه مي كنند و در نتيجه مدت آن اربعه هم تمام شد پس اصلاً اين آيه مصداقي ندارد و مصداقش تمام شد و رفت.

در سوره مباركه نور آيه 55 مي فرمايد **(وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا)** اين بحث تفسيريش را گذرانيد، آنجا علي القاعده آقايمان براي شما فرمودند كه اهل سنت از جمله فخر رازي اصرار عجيبی دارد كه اين **(الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ)** همين اربعه هستند!!! يعني اين آيه ي به اين مهمي كه خدای تبارك و تعالی يك وعده اي مي دهد، يعني خدا به اين چهار نفر وعده داد كه بيايند مدتي حكومت كنند، اشكالش اين است كه عمر را كشتند و عثمان را هم كشتند و اميرالمؤمنين (ع) را هم كشتند؟! پس **(وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا)** چي شد؟ هيچ كدامشان كه امنيت نداشتند، همه شان به قتل از دنيا رفتند، اميرالمؤمنين (ع) شهيد شد و دو نفر ديگر را هم كشتند. و عجيب اين است كه عين همان اصراري را كه در آن آيه دارند، در همين آيه هم اين اصرار را دارند!!! مثل قرطبي كه اين را مي گويد.

بيضاوي در جلد سوم صفحه 146 مي گويد: «فيه دليل علي صحة أمر الخلفاء الراشدين إذ لم يستجمع ذلك غيرهم من المهاجرين» غير از اين چهار نفر از مهاجرين، كسي اين چهار كار را انجام نداده! چون اينها در خلفاي اموي و بني العباس و كساني كه در رأس كار بودند، اين چهار كار را نديدند، يعني نديدند هيچ كدام از اينها **(أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ)** را انجام دهند، لذا گفتند اين آيه مربوط به آن چهار نفر است!

اين يك احتمال كه عرض كردم كثيري از اينها اين را قائل اند.

احتمال دوم:

مراد مهاجرین، انصار و تابعینند؛
این است که می‌گویند مراد مهاجرین، انصار و تابعین هستند؛

احتمال سوم: مراد تمام اصحاب پیامبر(ص) است؛
از ابن عباس است که گفته مراد تمام اصحاب پیامبرند، نه امت پیامبر(ص) و قتاده نیز گفته مراد اصحاب پیامبر(ص) هستند،

احتمال چهارم:

مراد اهل نمازهای پنجگانه است؛
عکرمه گفته است که مراد، «اهل صلوات الخمس» هستند.

احتمال پنجم:

مراد امت رسول الله(ص) در زمان قدرت یافتن است؛
از ابو العالیه نقل کردند که گفته «هم هذه الامة» اما يك قيد دارد «إذا فتح الله عليهم» اگر در يك جایی به پیروزی برسند، حالا آن امتی که به پیروزی نرسیدند حکومتی هم ندارند «إذا فتح الله عليهم» کنایه از حکومتی است که اینها دارند.

احتمال ششم:

مراد فقط مطلق حکام مسلمین است؛
ابن ابی نجیح می‌گوید مراد «الولاء» است یعنی او فقط، منحصر در حکام از مسلمین می‌داند.

احتمال هفتم: مراد فقط حکام مشروع مسلمین است؛
ضحاک گفته است: «هو شرط شرطه الله عزوجل علي من أتاه الملك» یعنی (إِنْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ)

پس این احتمال يك مقدار خصوصي‌تر از احتمال ششم است. یعنی در این احتمال می‌گوید اگر خداوند به کسی مُلک یا سلطنتی را داد، یعنی ضحاک می‌گوید: «شرطُ شرطه الله عزوجل علي من أتاه الملك»، خدا این سلطنت و حکومت را به او داده باشد، ولی طبق آنچه که ابن نجیح می‌گوید، می‌گوید: وُلّات، چه خدا آنها را به عنوان حاکم قرار داده باشد و چه خودشان به زور آمده باشند،

به تعبیر دیگر، فرق بین احتمال ششم و هفتم در این است که احتمال ششم يك مقدار عمومي‌تر است و هر کسی که والي است، حالا چه به زور آمده باشد و چه بر حق آمده باشد، ولی در احتمال هفتم، ضحاک فقط ولایت به حق را می‌گوید، یعنی آن حکومتی که به حق و مشروع باشد. این احتمالاتی است که در کلمات مفسرین اهل سنت وجود دارد.

تبیین نظرات مفسرین اهل سنت در احتمال اول، نسبت به فراز «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ» و مناقشه در آنها؛

حال مناسب است اول این حرف معروف اینها که ببینیم این آیه شریفه اصلاً دلالت بر این خلفای اربعه دارد یا نه؟ و ببینیم استدلال اینها چیست؟ عرض کردم گاهی اوقات، ترتیب مباحث اقتضا می‌کند تا اول انسان مطالب مفسرین شیعه را بگوید و

بعد در آخر بیاید اباطیل اینها را ذکر کند، ولی اینجا چون اینها مطالبی دارند که باید به او توجه شود؛ یعنی خیلی هم بر آن اصرار دارند و واقعاً عرض کردم انسان وقتی به تفاسیر اهل سنت مراجعه می‌کند، می‌بیند که چقدر اینها به قرآن جفا کردند؟! آیه 55 سوره نور **(وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ)** را منحصر کردند، به چند دهه‌ی اول اسلام!!! بعد هم زمان این آیه به زعم اینها تمام شد و رفت!!! و از منظر اینها تاریخ مصرف این آیه تمام شده است! واقعاً به قرآن جفای زیادی کردند.

الف. تبیین نظریه‌ی فخر رازی:

خدا خلفای اربعه را متمکن کرد، پس واجب بود که اینها چهار کار انجام داده باشند، لذا حمل آیه فقط بر امام علی(ع) درست نیست؛

حالا ما در اینجا ابتدا کلام را از فخر رازی شروع می‌کنیم؛ عبارت فخر رازی در جلد 23 از چاپ اولی که ما در اختیار داریم، صفحه 41 این است که می‌گوید: «ان الله تعالی وصف المهاجرين بأنه إن مكّنتهم من الأرض و أعطاهم السلطنة فإنهم اتوا بالامور الاربعة» خدا مهاجرین را توصیف می‌کند که البته ما قبول نکردیم و گفتیم این **(الَّذِينَ)** وصف برای مقاتلین و مدافعین از اسلام است.

فخر رازی می‌گوید: در این آیه، خدا می‌گوید اگر مهاجرین را متمکن کنیم چهار امر باید بیاوریم، «وهي إقامة الصلاة وإيتاء الزكاة والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، لكن قد ثبت أن الله تعالی مكّن الائمة الأربعة من الأرض و أعطاهم السلطنة عليها» یعنی در جای خودش ثابت است که خدا خلفای راشدین و ائمه‌ی اربعه را در زمین متمکن کرد و سلطنت را به آنها داد. «فوجب كونهم آتين بهذه الامور الاربعة» چون خدا اینها را متمکن کرده می‌گوید: از آیه اینطور استفاده می‌شود، خدا می‌گوید هر کسی را که ما در روی زمین متمکن کنیم این چهار کار را انجام می‌دهد و چون خدا این ائمه‌ی اربعه را متمکن کرده پس «وجب» که اینها این امور اربعه را انجام داده باشند، و «إذا كانوا أمرين بكل معروف و ناهين عن كل منكر و جب أن يكونوا علي الحق» اگر امر به هر معروفی کردند و نهی از منکر باید به حق باشد «فمن هذا الوجه دلّت هذه الآية علي امامة الاربعة» این آیه دلالت بر امامت اربعه دارد. «و لا يجوز حمل الآية علي علي(ع) وحده» چرا؟ «لأن الآية دالة علي الجمع» چون آیه می‌گوید «الذين إن مكناهم» این استدلال فخر رازی است؛ البته اینکه عرض کردم فخر رازی، حالا یا در يك جایی در تفاسیر شیعه یا از کلمات شیعه شنیده بوده، باید گفت که در تفاسیر ما چنین مطلبی نیست، از کتاب «التبيان في تفسير القرآن» شیخ طوسی(ره) به بعد چنین مطلبی نیست!

ب. تبیین نظریه‌ی ابن کثیر:

این آیه، دلیل بر صحت امر خلفای اربعه است؛ ابن کثیر که قبل از فخر رازی است و مربوط به قرن هشتم است از زمان وی این مطلب معروف بوده که در این قول خدای تبارک و تعالی «دلیل علی صحة أمر الخلفاء الراشدين».

ج. تبیین نظریه‌ی آلوسی:

اگر آیه مخصوص مهاجرین است، لذا ممکن در ارض نیز مخصوص اینهاست و تمکین هم در زمان خلفای اربعه واقع شده است.

به تفسیر «روح المعاني» شهاب الدین آلوسی جلد نهم صفحه 164 مراجعه کنید: آلوسی می‌گوید «قالوا و فيه دليل علي صحة

أمر الخلفاء الراشدين... لأن الآية مخصوصة بالمهاجرين لأنهم المخرجون بغير حق و الممكّنون في الأرض منهم الخلفاء دون غيرهم» اول مي‌گويد آيه مختص به مهاجرين است و ممكّنين از اين مهاجرين فقط خلفاي اربعه هستند، يعني اضافه‌اي كه آلوسي دارد مي‌گويد اگر ما گفتيم آيه منحصر به مهاجرين است، ممكّنين در ارض هم بايد منحصر به همين‌ها باشد، فقط خلفاي اربعه هستند و غير از اينها كس ديگري نيست. «فلو لم تثبت الاوصاف الباقية لزم الخلف في المقال» اگر اين اوصاف باقية، يعني اين **(اقاموا الصلاة....)** تا آخر نشود، خلف در مقال و كلام خدا لازم مي‌آيد، «تعالى الله سبحانه عنه ذلك». باز مي‌گويد «لدلالته على أن كل ممكن منهم يلزمه التوالي» آيه دلالت دارد هر ممكّن از مهاجرين بايد اين توالي را انجام بدهد، بعد مي‌گويد «و لما كان التمكين واقعاً» تمكين هم واقع شده چون همهديدند كه اين چهار نفر به حكومت رسيدند «تم الاستدلال دون نظر إلي الاستدعاء الشرطيّة الوقوع» اين بحث‌ها كه بيانيم بگوئيم در ادبيات مي‌گويند جمله‌ي شرطيه «في موضع التقدير» است و اينطور نيست كه حتماً واقع شده باشد، در معرض وقوع است، مي‌گويد اين بحث‌ها را ديگر نبايد مطرح كنيم و «لما وقع المقدم لزم وقوعه» مقدم واقع شده يعني تمكّن اين اربعه «لزم وقوعه» وقوع تالي، يعني پس تمام اين چهار نفر اقامه‌ي صلاة كردند، ايتاء زكات كردند و امر به معروف و نهي از منكر هم كردند. بعد مي‌گويد «و في ثبوت التالي ثبوت حقّية الخلافة» در ثبوت تالي اين است كه اين خلافت حق است «و هي واردة علي صيغة الجمع المنافية للتخصيص بعلي(ع) وحده».

اين حرف اينهاست و استدلالی است كه اينها دارند.

بيان دو اشكال و قرينه در رد استدلال فخر رازی و آلوسی؛

اين استدلال چند اشكال دارد كه به عنوان قرينه بر رد ادعای اهل سنت می‌تواند مطرح باشد كه عبارتند از:

اشكال و قرينه اول:

تمكّن خلفای اربعه در روی زمین از جانب خدا اول الكلام است، بلکه برخی از اينها با حيله و تزوير حاکم شدند!!!

اولين اشكال اين است كه اينكه مي‌گوئيد «ثبت أن الله مكن ائمة الاربعة من الأرض» اين اول الكلام است، ما قبول نداريم كه تمام اين چهار نفر را خدا متمكّن در ارض كرد، به اعتقاد خودتان مي‌گوئيد كه اين چهار نفر متمكّن در ارض شدند، لسان آيه اين است كه وقتي خداي تبارك و تعالي مي‌فرمايد **(إِنْ مَكَّنَاهُمْ)** طوري باشد كه همهي مسلمان‌ها بگويند كه اين گروه را خدا متمكّن در روي زمين كرد، اين اولاً كه شما از اول مصادر به مطلوب كرديد، اينها معلوم نيست كه همشان آن هم از طرف خداي تبارك و تعالي، متمكّن در ارض باشند! بلکه به اعتقاد ما با اجماع مسلمين هم واقع نشد، با زور و حيله و تزوير واقع شد، شما هم مي‌گوئيد اينها حكومت صحيحي داشتند، اين اولاً.

اشكال و قرينه دوم:

فراز «ان مكناهم» وصف گروه است، نه اشخاص؛

اين است كه خداي تبارك و تعالي وصف براي گروه را ذكر مي‌كند، اشكال دوم كه به نظر مي‌رسد مهم‌تر از اشكال اول است اينكه يك وقت خدا مي‌خواهد بفرمايد اشخاص كه هر شخصي اين كار را انجام مي‌دهد اما مي‌فرمايد: **(إِنْ مَكَّنَاهُمْ)** يعني گروهی هستند، روي اين خيلي دقت كنيد كه بعداً براي آن مدعاي اصلي مي‌خواهيم از آن استفاده كنيم، خداوند گروه را متمكّن در زمين كرده نه شخص را، شما مي‌گوئيد در زمان خلافت خليفه‌ي اول، ابوبكر متمكّن شده، آنجا نمي‌توانيد بگوئيد **(مَكَّنَاهُمْ)**. آيه وقتي صفت براي - يا مهاجرين - كه حرف درستي هم نيست، آيه مي‌فرمايد **(الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ)** يعني نه به نحو يكي، يعني اين

مجموعه، مجموعه‌ای است که (أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ) است.

بعد از پیامبر اکرم(ص) با چند حدیث جعلی و اخافه و... بالاخره ابوبکر را سر کار آوردند! با آن سقیفه‌ی بنی‌ساعده، باز شخص متمکن شده، اگر هم بپذیریم تمکن از ناحیه‌ی خداست، اما شخص است!!! به نظر صحیح و مختار، آیه اصلاً نظر به شخص و افراد کلّ واحد و احد ندارد. البته در آنجایی که مربوط به امیرالمؤمنین(ع) است که (وهم راکعون) مصداقش معین است، عنوان مفهومی‌اش باز کلی است، آنجا عنوان مفهومی‌اش را نمی‌توانیم برای یک فرد بیاوریم، زیرا تطبیقش به حسب تاریخ، منحصر بر یک کسی بوده، ولی مفهومش کلی است.

اما من می‌خواهم این را عرض کنم که در این آیه‌ی محل بحث (الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ) شما ببینید (الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ) اگر یک نفر را از مکه بیرون کرده بودند آیا درست بود بگویند (الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ)؟ پاسخ این است که نه، چون (الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ) جمع است، لذا گروه هستند، این گروه این چنین هستند؛ البته عین همین اشکالی که در آیه (الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ) تقریر شد در آیه‌ی (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ)، به امثال فخر رازی داریم؛ اینها در هر زمانی هر کدامشان یک نفر بودند! و این خلاف ظاهر است، البته نمی‌خواهم بگویم استعمال جمع در فرد غلط است! زیرا که در همین آیه‌ی صدقه (و هم راکعون) مفهوم استعمال شده، جمع آمده و تطبیق بر یک فرد شده ولی باز در آنجا قرینه می‌خواهد و باید هم قرینه داشته باشد، اگر قرینه نداشته باشد می‌شود جمع، باید در همان معنای جمعی‌اش استعمال کنیم، یعنی خدا در زمان واحد یکی را متمکن نکرده، عرض من بیشتر این است. پس ما باشیم و آیه، آیه می‌گوید زمانی هست که گروهی هستند که خدا اینها را بر روی زمین متمکن کرده است.

این دو اشکالی است که بر کلام فخر رازی و آلوسی است، البته مغالطات دیگری نیز در این استدلال هست که آنها را خودتان ببینید تا هفته آینده.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.